PDF Compressor Free Version

سرانجام روز مبادا فرارسید

روزهای بی آبی

آب کم است و نمی‌شود به آن‌هایی که دبه و سطل در دست گرفته‌اند و توی صف ایستاده‌اند گفت که آب، کم بجویند و تشنگی به دست آورند؛ چون دقیقا این اتفاق برای‌شان افتاده است؛ آن‌ها به تشنگی مبتلا شده‌اند. لب‌های‌شان مثل زمین‌های شان، قاچ‌قاچ شده و ترک برداشته است.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

سکانس اول

کرکره‌های مغازه‌اش را پایین کشیده و با شیلنگ و فشار شدید آب، دارد گل و گرد و خاک را از روی آن می‌شوید و پایین می‌ریزد. برای هر رهگذری که می‌خواهد از آن حوالی عبور کند، شیلنگ آب را پایین می‌گیرد، روی سنگفرش پیاده‌رو، تا عابر، رد بشود و دوباره به کارش ادامه می‌دهد. دنبال سر شیلنگ می‌گردم ببینم به کجا وصل است؛ شیر آب را از داخل مغازه به بیرون لوله‌کشی کرده؛ یعنی همان آب شهری... همان آب آشامیدنی.

سکانس دوم

وان حمام را پر کرده، و کودک پنج‌شش ساله، با اسباب‌بازی‌هایش، در آن، مشغول بازی است. البته شیر آب باز است و آب از وان سرریز می‌شود و از کف شور وارد فاضلاب می‌شود. بچه گاهی بپر‌بپری راه می‌اندازد، شیرجه‌های کوچکی می‌زند و این دریای خیالی هم‌چنان لب‌پر می‌زند.

سکانس سوم

همان‌طور پیژامه و رکابی به تن (تقریبا مثل بابای پونه!) روی بالکن طبقه دوم ایستاده و شیلنگ آب را گرفته به سمت گلدان‌های توی حیاط که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شود. و از همان جا به گلدان‌ها آب می‌دهد. روی آن‌ها آب می‌پاشد و از بوی گل و گیاه و خاک آب خورده، یاد دوران گذشته می‌افتد و شروع می‌کند به زمزمه یک ترانه کوچه بازاری.

داستان اول

شیر آب را که باز می‌کند تا صبحش را آغاز کرده‌باشد، نیمه‌خواب و نیمه‌بیدار، دستش را زیر آب، کاسه می‌کند؛ کاسه دستش، از گِل پُر می‌شود. «یا خدایی» می‌گوید و عقب می‌کشد. ماجرای شیر آب آشپزخانه هم همین است. آبی که وارد کولر و اسپیلت شده هم همین‌طور گل‌آلودند. حالا، اگر تا دیروز، آسمان شهر را گرد و غبار، تیره و تار می‌کرد و ریه‌ها را می‌انباشت، از امروز گِل است که بر سرو وروی آدم‌های شهر در بیرون و درون خانه می‌بارد.

داستان دوم

این آب لَرد گرفته را نمی‌شود خورد؛ انگار که از مرداب کشیده باشند، هم بو می‌دهد و هم شور است. می‌شود جوشاند، اما نمی‌شود خورد؛ در طعم و بویش فرقی اتفاق نمی‌افتد. ابن آب را بچه‌ها خورده‌اند و حالا دستگاه گوارش‌شان، به‌هم ریخته است. خبرها می‌گویند بیماری‌های ویروسی و گوارشی، به بیماری‌های تنفسی و قلبی، اضافه شده‌اند.

داستان سوم

فاضلاب شهری، به کارون و اروند می‌ریزد، هم فاضلاب خانه‌ها و هم فاضلاب کارخانه‌ها. ماهی‌ها مرده‌اند، سطح آب بالاست و هنوز می‌شود در کارون کشتی و قایق‌رانی کرد، چون سطح آب پشت سدها، پایین آمده، و آب دریا، خود را تا رودخانه کارون بالا کشیده است؛ درهم‌آمیختگی آب شور دریا و فاضلاب شهری، آب کارون را به زهرابی بدل کرده است که حتی نمی‌توان به آن دست زد.

بختک نوشدارو؛ طلسمی که بر هستی ما سایه انداخته

همیشه دیر می‌رسیم. همیشه اخبار بد را آخر از همه می‌دهند، آن‌هم با هزار مقدمه‌چینی و آسمان و ریسمان بافتن. در نهایت به حال کسی که خبر بد مربوط به اوست، هیچ فرقی نمی‌کند؛ خبر بد، خبر بد است و چه بهتر که زودتر گفته شود، شاید بشود چاره‌ای برای آن اندیشید. اما گفته نمی‌شود. چون ما هنوز اسیر بختک پسرکشی رستم هستیم و طبیعی است که نوشدارو، خیلی دیر، به دست‌مان برسد. نوشدارو، یعنی این که می‌توان نسلی را نجات داد، راه حل‌هایی پیدا کرد و چاره‌هایی اندیشید، اما نوشدارو در عین حال ظاهراً همواره با حسرت دیر رسیدن همراه است. نوشدارو می‌رسد؛ اما نه وقتی که تو لازمش داری...

داستان نوشدارو بعد از مرگ سهراب در این روزها، ته کشیدن تمام منابع آبی سطحی و عمقی از یک سو و وعده حل قریب الوقوع مشکل از سوی دیگر است. آب کم است و نمی‌شود به آن‌هایی که دبه و سطل در دست گرفته‌اند و توی صف ایستاده‌اند گفت که آب، کم بجویند و تشنگی به دست آورند؛ چون دقیقا این اتفاق برای‌شان افتاده است؛ آن‌ها به تشنگی مبتلا شده‌اند. لب‌های‌شان مثل زمین‌های شان، قاچ‌قاچ شده و ترک برداشته.

توی صف که بایستی، توهم توطئه، غوغا می‌کند؛ از «کار خودشان است» بگیر تا «در کار بودن دست دشمن خارجی»... والبته هیچ‌کدام از این‌هایی که در صف آب ایستاده‌اند و با رسیدن تانکر، به سر و کول هم می‌پرند و دبه‌های‌شان را به سر هم حواله می‌کنند و نیز آن‌هایی که گزارش می‌گیرند و خبر پخش می‌کنند و نیز آن‌هایی که خبر را می‌شنوند، در این میان، مقصر نیستند.

در گل بمانده پای دل!

فرونشست ۳۲ سانتی‌متری زمین در نیومکزیکو، در اواخر قرن بیستم، فاجعه‌ای بود که ایران ما آن را در قرن بیست‌ویکم، بار کوردی ۵۴ سانتی‌متری و دوبار! تجربه کرد. خوب داستان فرونشست هم این است که وقتی دست‌مان از آب‌های سطحی کوتاه می‌شود (به دلیل آلودگی یا تمام‌شدن و ته‌کشیدن و خشکسالی و ...) شروع می‌کنیم به مصرف منابع زیرزمینی و به این ترتیب، شیره زمین را بالا می‌کشیم. آن‌قدر بالا می‌کشیم که این خاک اسفنجی، در خود مچاله می‌شود و عاقبت فرومی‌ریزد. فروچاله‌های عمیقی که اکنون در بسیاری از دشت‌های ایران، دهان باز کرده‌اند، حاصل چاه‌های عمیقی است که برای آبیاری زمین‌های کشاورزی حفر شده‌اند. نمی‌خواهیم بگوییم مقصر اصلی، مزارع و کل سیستم کشاورزی است؛ بلکه می‌خواهیم این واقعیت تلخ را اثبات کنیم که دقیقا مشکل بی‌آبی و خشکسالی این سرزمین، از سیستم نادرست و به‌شدت قدیمی و باستانی کشاورزی‌مان برمی‌خیزد. در کشور ما بیشترین میزان هدررفت آب، مربوط می‌شود به زمین‌های کشاورزی و البته بعد از آن، صنایعی مانند صنعت فولاد...

فولاد مبارکه اصفهان برای این که دمای آهن را از ۴۵۰ درجه به ۵۰ درجه برساند و بتواند آن را به فولاد تبدیل کند، هر ساعت هزار متر مکعب آبِ شیرین مصرف می‌کند. این میزانِ مصرف را داشته باشید در کنار نُرم جهانی‌اش که ۱۰ متر مکعب در ساعت است، در بخش کشاورزی هم، اگر اجازه بدهید باید گفت برای هر هکتار ۱۰ هزار متر مکعب آب، مصرف می‌کنیم در صورتی که متوسط این رقم در دنیا زیر ۵ هزار متر مکعب است. حتی در همین خود خوزستان، که این روزها چنین دردناک و تلخ درگیر بی‌آبی و خشکسالی شده است، برای کشت نیشکر تا ۳۵ هزار متر مکعب در هکتار آب مصرف می‌شود. (هنوز هم می‌شود؟!)

پرسش اساسی این است که چرا فولاد مبارکه تلاش نمی‌کند مصرف آب را به همان نُرم ۱۰ متر مکعب در ساعت، کاهش دهد؟ چون آب را تقریبا رایگان به‌دست می‌آورد، پس چرا باید برای تحقیقات یا فناوری هزینه کند. یا چرا کشاورز تلاش نمی‌کند آب کمتری مصرف کند؟ چون آب عملا مفت در اختیارش قرار می‌گیرد، اگر قرار بود قیمت واقعی آب حساب شود، در شرایط فعلی وضعیت آب، یک کیلو خیار بالای ۱۲۰ هزار تومن تمام می‌شد، که اگر چنین می‌شد و همه ما مجبور می‌شدیم هزینه چنین مصرف غیرمسئولانه‌ای را بپردازیم، بی‌شک کار به بی‌آبی و فروچاله‌ها نمی‌کشید.

فرونشست ۳۲ سانتی‌متری زمین در نیومکزیکو، در اواخر قرن بیستم، فاجعه‌ای بود که ایران ما آن را در قرن بیست‌ویکم، بار کوردی ۵۴ سانتی‌متری و دوبار! تجربه کرد

همیشه دیر می‌رسیم. همیشه اخبار بد را آخر از همه می‌دهند، آن‌هم با هزار مقدمه‌چینی و آسمان و ریسمان بافتن. در نهایت به حال کسی که خبر بد مربوط به اوست، هیچ فرقی نمی‌کند؛ خبر بد، خبر بد است و چه بهتر که زودتر گفته شود، شاید بشود چاره‌ای برای آن اندیشید. اما گفته نمی‌شود

تهرانی‌ها هم نگران باشند!

تهران هم در زیر نقاب کم و بی‌آبی دارد دست و پا می‌زند، اگر در روزهای پرباران، ۷۰ درصد آب تهران از آب‌های سطحی تامین می‌شد، در روزهای گرم این میزان در استفاده از منابع زیرزمینی به ۵۰ درصد رسیده است. خاک تهران، به دلیل برداشت‌های بیش از اندازه از منابع زیرزمینی، پوک و سست شده است و مقاومت لرزه‌ای آن، از ۶ ریشتر به ۴،۵ ریشتر رسیده است. یعنی عملا شهر تهران برای فرونشست، به یک لرزه کوچک نیاز دارد، تا در دل زمین فرو برود! و در این فرونشست زمین، همه مقصرند؛ از مردمی که بدون ملاحظه آب را هدر می‌دهند، تا دولت‌هایی که برای مصرف بهینه آب هیچ آموزشی برای مردم (هم در حوزه کشاورزی و صنعت و هم در حوزه مصارف خانگی) در نظر نگرفته‌اند.

ماجرای هدررفت آب، سوی دیگری هم دارد: یک سوم آبی که با هزینه‌های گزاف تصفیه می‌شود، به‌علت فرسودگی لوله‌های شبکه شهری هدر می‌رود. از آن‌طرف، اگر آب کم است دیگر در شهرهایی مانند تهران، اصفهان، کرمان و یزد، چمن و گل‌های زینتی و چمن، کاشته نشود و از گونه‌های درختی استفاده شود که نیاز زیادی به آبیاری ندارند.

دیگر از نیروگاه‌های حرارتی حرفی نمی‌زنیم که برای تامین انرژی خود به‌شدت متکی بر آب هستند و معلوم نیست چرا در این سرزمین پرآفتاب و گرم، با بادهای صد و بیست روزه که تقریبا در شمال و جنوبش، همیشه وزان است، از پنل‌های خورشیدی و نیروگاه‌های بادی استفاده نمی‌شود.

الغرض! نه دست خودشان در کار است نه پای دشمن خارجی در میان است. همه ما مقصریم. حتی وقتی یک قطره آب ته لیوان‌مان را جدی نمی‌گیریم، مقصریم. حتی وقتی که در حرکت‌های تقابلی در واکنش به بی مبالاتی‌های پدر این خانواده بزرگ، با خودمان فکر می‌کنیم که به من چه، می‌خواست از اول فکر این روزها را بکند!

از گوشه و کنار

معاون بهزیستی اعلام کرد:

انتشار آمار «رصد آسیب‌های اجتماعی» با اجازه مسوولان

معاون توسعه پیشگیری سازمان بهزیستی کشور از پذیرش ۹۳۲ کودک معتاد بهبود یافته در مراکز شبه‌خانواده در سال گذشته خبر داد.

به گزارش ایسنا، فاطمه عباسی در نشست خبری سازمان بهزیستی به مناسبت هفته مبارزه با مواد مخدر با تاکید بر این که آخرین روش‌های درمان اعتیاد در ایران به کار گرفته می‌شود گفت: ۹۴.۵ درصد از مردم ایران سالم هستند و برنامه‌های پیشگیری برای این افراد اجرا می‌شود این در حالی است که برای افراد معتاد برنامه‌های بازتوانی به کار گرفته می‌شود.

وی با اشاره به اینکه در سال گذشته ۱۹ میلیون نفر از افراد ۱۵ تا ۶۴ سال تحت پوشش برنامه های پیشگیری اولیه از اعتیاد قرار گرفتند افزود: تسهیلات اشتغال‌زایی تا سقف ۲۰ میلیون تومان به خود فرد بهبود یافته و تا سقف ۱۰۰ میلیون تومان برای کارآفرینی که ۵ نفر از این افراد را مشغول به کار کند پرداخت می‌شود.

معاون توسعه پیشگیری سازمان بهزیستی کشور با اشاره به برنامه «مدیریت مورد» اظهار کرد: این پیگیری می‌تواند از سوی یک مددکار یا موسسه فعال در حوزه اعتیاد انجام شود و به این صورت است که فردی که سم‌زدایی شده است بعد از درمان مورد پیگیری قرار می‌گیرد. این افراد می‌توانند تا سه ماه به شکل رایگان در مراکز اقامتی باشند تا شاغل شوند و کم کم فرایند توانمند سازیشان را آغاز کنند.

عباسی با اشاره به این که از تیر ماه سال ۹۶ مسئولیت ساماندهی معتادان متجاهر به سازمان بهزیستی سپرده شده است تصریح کرد: آخرین شیوع شناسی انجام شده مربوطه به سال ۹۴ بوده است با این وجود ستاد مبارزه با مواد مخدر از اواخر سال ۹۶ نیز شیوع شناسی جدیدی را آغاز کرده است. به گفته وی، سازمان بهزیستی از دی ماه سال گذشته نیز رصد آسیب های اجتماعی را آغاز کرده که پیش بینی می کنیم تا پایان تیر ماه در صورت کسب اجازه اطلاعات آن ارائه خواهد شد.

معاون توسعه پیشگیری سازمان بهزیستی کشور با اشاره به وقوع ۱۸۱ هزار طلاق در سال ۹۶ نیز گفت: با انجام مداخلات به هنگام در برخی از استان ها میزان طلاق کاهش یافته است با این وجود میانگین طلاق به همان نسبت پیشین باقی مانده است. یکی از مشکلات ارائه آمار این است که سال گذشته ۶۱۲ هزار ازدواج در کشور ثبت شده است و این تعداد با آمار ۱۸۱ هزار طلاق مورد مقایسه قرار می گیرد که باعث می شود تصویر درستی ارائه نشود.

یک بام و دو هوا برای فعالیت «تاکسی‌های اینترنتی»

بر اساس قانون، مدیریت وسایل حمل و نقل عمومی در داخل شهرها، جزو اختیارات شهرداری‌ها است؛ اما حالا با آمدن تاکسی‌های اینترنتی، عرصه مدیریت حمل ونقل عمومی در شهرها دستخوش تغییراتی شده است.

به گزارش ایسنا، چند سالی است که تاکسی‌های اینترنتی در سطح شهر فعال هستند و با طی کردن فراز و نشیب هایی، بالاخره توانستند جای خود را در میان سبد حمل و نقلی شهروندان پیدا کنند، با اینکه در شهر تنها با گرفتن نماد اعتماد تجارت الکترونیکی از دفتر توسعه تجارت الکترونیک وزارت صنعت، معدن و تجارت توانسته اند برای کسب و کار خود در فضای مجازی مجوز بگیرند اما هنوز برای جلب رضایت شهرداری تهران به عنوان فعالان حوزه تاکسی اینترنتی با مشکلاتی مواجه هستند.

اصرار و انکار شهرداری تهران و این موسسات اینترنتی برای گرفتن مجوزهای لازم برای تردد در سطح شهر از مدت ها قبل آغاز شده است؛ به گونه‌ای که محسن پورسیدآقایی معاون حمل و نقل و ترافیک شهرداری تهران در گفت و گویی با بیان اینکه آیین‌نامه ساماندهی تاکسی‌های اینترنتی برای تصویب به شورای عالی هماهنگی ترافیک می‌رود، می گوید: این آیین‌نامه در شورای عالی ترافیک کشور تصویب می‌شود، در نتیجه اگر تاکسی‌های اینترنتی از آیین‌نامه پیروی نکنند؛ دادستانی می‌تواند جلوی کارشان را بگیرد.

وی در پاسخ به این سوال که احتمال دارد تاکسی‌های اینترنتی زیر بار این آیین‌نامه نرود، تصریح می‌کند: این آیین‌نامه در شورای عالی ترافیک کشور تصویب می‌شود، درنتیجه اگر تاکسی‌های اینترنتی از آیین‌نامه پیروی نکنند دادستانی می‌تواند جلوی کارشان را بگیرد.

یادداشت

دل روبزن به دریا؟!

آسیه ویسی

- اگه دل شو داری!
- دل دل نکن!
- یه دل می‌گه برو، یه دل می‌گه نرو!
- سر درد دلم رو باز نکن!
- دست رو دلم نذار که خونه!
- دل تو دلم نیست!
- چنگی به دلم نمی‌زنه!

خب فکر می‌کنم که همین مقدار برای این که نشون بده ما چه مردمان دلی هستیم، کافی باشه. البته در این میان ما تنها نیستیم؛ سرخ‌پوستان کهن هم می‌گویند مرد سفید با سرش فکر می‌کند اما مرد سرخ‌پوست با قلبش...

از همین اول هم روشن کنیم که ما در این روایت، قلب و دل را یکی می‌گیریم!

اما میان قلب ما تا قلب آن‌ها، تفاوت از زمین تا آسمان است.

قلب آن‌ها، به زمین چنان عشق می‌ورزید که در فصل بهار، آرام گام برمی‌داشتند تا مبادا، مادرزمین، که آبستن گیاهان و جانوران بود، ناراحت و رنجور نشود.

اما قلب ما، یک جاهایی، نه دل حالی‌اش هست و نه سر (بخوانید مغز!) ... و چنان به‌جان طبیعت و محیط زیست تاخته است و آن را شرحه شرحه و بی‌حرمت کرده است که تو به ناخودآگاه از خودت می‌پرسی که این همه دل از کجا به مثل های ما راه پیدا کرده اند؟؟

نه!

داستان ما، داستان دل نیست... همان. داستان پر آب چشم است که نگاه و منظر دیدمان را تار می‌کند و نمی گذارد درست و حسابی ببینیم و لاجرم تصمیم‌های درست بگیریم و رفتارهای درست‌تر انجام بدهیم.

داستان ما، داستان دلم خواست و هر چه می‌خواهد دل تنگت بکن (بگو بود؟!) است. دل‌مان که هوس کند، هوش از سرمان می‌پرد و می‌رویم زیر درختان جنگل‌های هزاران ساله هیرکانی آتش روشن می‌کنیم و جوج! کباب می‌کنیم.

دل‌مان که هوس می‌کند، از درخت‌های باغ همسایه، که میوه داده، آویزان می‌شویم و میوه‌اش را با شاخه‌اش می‌چینیم...

کار دل است و اما و اگر ندارد. نمی‌توان در مقابل آن چه در فرمان می‌دهد، ایستادگی کرد.

به هر حال ببین دلت چه می‌گوید، به این ترتیب بهترین تصمیم را خواهی گرفت، هر چند به جاترین و مناسب‌ترین تصمیم نباشد که چندان هم مهم نیست.

اما فکر می‌کنم حالا که کار محیط زیست بالا گرفته، آب و هوا و خاک آلوده و فرسوده و نابود شده و آتش به جان جنگل‌ها افتاده و راه به راه مجوز شکار فروخته می‌شود، یک‌بار برای همیشه دل به دریا بزنیم و از این دل، دل بکنیم و سر و مغزمان را وارد معرکه کنیم. فکر می‌کنم به امتحانش بیارزد.

بسم الله!!